

## درس پنجم: آغازگری تنها

نوع ادبی: پایداری / قالب: نثر (داستان تاریخی) / محتوا: شرح دلاوریها و رشادتهای مردم ایران و شخص عباس میرزا در برابر تهاجم روسیه در دوره قاجار / عباس میرزا، آغازگری تنها: مجید واعظی

۱) بالا: قد و قامت (میان بالا: میان قد، دارای قد متوسط) / ۲) بُر: سینه و پهلو (بر و بازو: مجاز از هیکل) / ۳) خوش تراش: خوش هیکل، خوش اندام (کنایه) / ۴) رعنا: زیبا، خوش قد و قامت (نوجوانی میان بالا ... منظور عباس میرزا) / ۵) فراخ: پهناور، وسیع (سینه فراخ: کنایه از تنومند) / ۶) شور: ذوق و شوق / ۷) پشت سر گذاشتن: عبور کردن، طی کردن، ترک کردن (کنایه) / ۸) فتحعلی شاه: دومین شاه قاجار که بیش از سی و شش سال بر ایران حکومت کرد. / ۹) آغامحمدخان: بنیان‌گذار و نخستین شاه قاجار / ۱۰) اعطا\*: واگذاری، بخشش، عطا کردن / ۱۱) نشان: علامت، مدال / ۱۲) ولایتعهدی: خلافت، جانشین شاه بودن / ۱۳) دارالسلطنه\*: پایتخت؛ در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت. / ۱۴) کهن: قدیمی / ۱۵) دست‌درازی: تجاوز، ظلم و ستم (کنایه) / ۱۶) روسیه: مجاز از سپاه روسیه

نوجوانی میان بالا با بر ۲ و بازویی خوش‌تراش ۳ و رعنا ۴ سوار بر اسبی سینه‌فراخ ۵، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور ۶ بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می‌گذاشت ۷. فتحعلی شاه ۸، به سفارش آغامحمدخان ۹ و با دریافت‌های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای ۱۰ نشان ۱۱ ولایتعهدی ۱۲، راهی دارالسلطنه ۱۳ تبریز، کرده بود. تبریز، این شهر کهن ۱۴، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست‌درازی‌های ۱۵ همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه ۱۶ بود.

**مفهوم:** لیاقت عباس میرزا برای جانشینی (ولیعهدی) شاه

**دستور:** سه گروه واژگان که «شاخص» دارند: عباس میرزا - فتحعلی شاه - آغا محمدخان / نقش دستوری: «عباس میرزا»: بدل - «این شهر کهن»: بدل - «روسیه»: بدل (بدل را در درس هشتم می‌خوانید)

۱) بر تخت نشست: پادشاه شد (کنایه) / ۲) شاهزاده نوجوان: منظور عباس میرزا / ۳) خردمند: دانا، عاقل / ۴) مرشد: راهنما، پیشوا، رهبر / ۵) پدر معنوی: منظور مربی و معلم در مسایل دینی و تربیتی / ۶) اذن\*: اجازه، رخصت [بی‌اذن: بدون اجازه] / ۷) دست به کاری نمی‌زد: کاری انجام نمی‌داد (کنایه) / ۸) گیرا: جذاب، پر نفوذ / ۹) یک جهان: خیلی، بسیار زیاد (کنایه و اغراق) / ۱۰) کشش: جاذبه / ۱۱) امتداد: راستا، ادامه / ۱۲) افق: چشم‌انداز، کرانه آسمان / ۱۳) تدبیر: چاره‌اندیشی، اندیشیدن به پایان کاری / ۱۴) مُلک: پادشاهی، سرزمین (تدبیر مُلک: کشورداری، حکومت‌داری) / ۱۵) رعیت: مردم زیر دست، عموم مردم (رعیت‌پروری: مردم‌داری)

با کشته‌شدن آغامحمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست ۱. شاهزاده نوجوان ۲، میرزاعیسی قائم‌مقام (قائم‌مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند ۳، بلکه مرشد ۴ و پدر معنوی ۵ خود می‌دانست و بی‌اذن ۶ و خواست او دست به کاری نمی‌زد ۷. شوق وزیر اندیشمند و نیک‌خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم‌های درشت، سیاه و گیرای ۸ عباس میرزا، یک جهان ۹، معنی و کشش ۱۰ می‌دید و در امتداد ۱۱ نگاه متفکرش، افق‌های ۱۲ روشن تدبیر ۱۳ مُلک ۱۴ و رعیت ۱۵ پروری را می‌خواند.

**معنی جمله آخر:** ... معنی و کشش بسیاری مشاهده می‌کرد و از نگاه متفکرانه و اندیشمندانه او، نشانه‌های آشکار کشورداری و مردم‌داری را احساس می‌نمود.

**مفهوم:** داشتن راهنما و مربی شایسته / رابطه فکری و معنوی دو طرفه عباس میرزا و میرزاعیسی قائم‌مقام (وزیر دانشمند) / لیاقت عباس میرزا برای پادشاهی

**آرایه و دستور:** تشخیص و استعاره: نگاه متفکر / تشبیه: مانند کردن تدبیر ملک و رعیت‌پروری به افق‌های روشن / ترکیب‌های «نگاه متفکرش»: دو ترکیب: نگاه متفکر (ترکیب وصفی)؛ نگاهش (ترکیب اضافی) /

۱) مثل کارد بر پهلوی نشستن: زخمی کردن و آزار دادن (کنایه) / ۲) طوایف: جمع طایفه، اقوام، دسته‌ها / ۳) تاج: افسر، کلاهی جواهر نشان که شاهان بر سر می گذاشتند، مجاز از قدرت و سلطنت / ۴) ولایات\*: جمع ولایت، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی / ۵) به جان هم افتادن: درگیر شدن با هم، جنگیدن (کنایه) / ۶) تاخت و تاز: حمله و هجوم (کنایه) / ۷) تباهی: خرابی، فساد، نابودی (کشور را میدان ... کرده‌اند: باعث جنگ و ویرانی کشور شده‌اند، کنایه) / ۸) اروپا: مجاز از مردم اروپا / ۹) قدم‌های بزرگ برداشتن: کارهای بزرگ و مهم انجام دادن (کنایه)

یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ‌های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است.<sup>۱</sup> بزرگان طوایف<sup>۲</sup> و فرماندهان سپاه برای کسب تاج<sup>۳</sup> شاهی و رسیدن به حکومت ولایات<sup>۴</sup> به جان هم افتاده<sup>۵</sup>، کشور را میدان تاخت و تاز<sup>۶</sup> و کشتار و تباهی<sup>۷</sup> کرده‌اند، اما در این فاصله، اروپا<sup>۸</sup> قدم‌های بزرگی برای پیشرفت برداشته است.<sup>۹</sup>

**آرایه:** تشبیه: مانند کردن اختلافات و جنگ‌ها به کارد - کشور به میدان جنگ / اضافه استعاره (استعاره): پهلوی داشتن کشور

۱) متعدد: متنوع، مختلف، زیاد / ۲) راه انداختند: ساختند، کنایه / ۳) برپا کردند: ساختند، کنایه / ۴) ترتیب دادند: فراهم کردند، کنایه / ۵) قبایل: جمع قبیله، گروه‌ها / ۶) مشام: شامه، بینی (بوی چیزی به مشام نرسیدن: هیچ نوع آشنایی نداشتن با آن چیز، کنایه) / ۷) تیر و کمان و شمشیر: مجاز از لوازم جنگی قدیمی، نماد عقب ماندگی / ۸) از عهده کاری برآمدن: توانایی انجام آن کار را داشتن (کنایه) / ۹) توپ و تفنگ: مجاز از لوازم جنگی جدید، نماد پیشرفت / ۱۰) دیار: سرزمین، خانه / ۱۱) تصرف: اشغال، تصاحب، چیرگی، تسلط / ۱۲) اروپا: مجاز از مردم و دولت‌های اروپایی / ۱۳) قدم برداشتن: پیشرفت کردن، کنایه / ۱۴) پا به پا: همراه، کنایه /

آنها کارگاه‌های متعدد<sup>۱</sup> صنعتی ساختند. کارخانه‌های توپ و تفنگ راه انداختند<sup>۲</sup>. دانشگاه‌های بزرگ برپا کردند<sup>۳</sup>. از همه مهم‌تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند<sup>۴</sup> و کشتی‌ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت‌ها و قبایل<sup>۵</sup> مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان<sup>۶</sup> نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر<sup>۷</sup> نتوانستند از عهده<sup>۸</sup> مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ<sup>۹</sup> آنها بر آیند. به این ترتیب دیارشان<sup>۱۰</sup> به تصرف<sup>۱۱</sup> قدرت‌های اروپایی درآمد.

اروپا<sup>۱۲</sup> قدم<sup>۱۳</sup> های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته<sup>۱۴</sup>، اما ای کاش، پا به پای<sup>۱۵</sup> این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

**مفهوم:** پیشرفت در علم و صنعت، بدون پیشرفت در اخلاق بسیار خطرناک است

**آرایه:** مراعات نظیر: تیر و کمان و شمشیر / حس آمیزی: بوی پیشرفت / استعاره مکنیه: پهلوی کشور - بوی پیشرفت /

**دستور:** چند ترکیب وصفی: یک قرن، این فاصله، کارگاه‌های متعدد، کارگاه‌های صنعتی، نیروی دریایی، دورترین نقاط، ملت‌های مختلف، لشکر مجهز، قدرت‌های اروپایی / چند ترکیب اضافی: جهانگردهایشان، بوی پیشرفت، پیشرفت اروپا، مشامشان، توپ آنها، تفنگ آنها، دیارشان، تصرف قدرت

۱) مراسم: آداب، آیین، تشریفات (مراسم سلام: یکی از مراسم درباری شاهان ایران در نوروز) / ۲) تقدیم: پیشکش کردن، هدیه دادن / ۳) جا باز کردن در دل کسی: کسب محبوبیت، مورد مهر و محبت واقع شدن (کنایه) / ۴) جلوه: نمایش / ۵) بساط: هر چیز گستردنی مثل فرش، سفره و... (اینجا همان «مراسم») / ۶) تحرک: جنبش، حرکت، جنب و جوش / ۷) لعاب: روکش مخصوص سفال و کاشی و مانند آن / ۸) تشریفات: جمع تشریف، مراسم و لوازم پذیرایی، ظاهرسازی‌ها (لعاب داشتن: ظاهری بودن، عمیق و واقعی نبودن، کنایه) / ۹) دربار: بارگاه، کاخ پادشاهی، مجاز از افراد دربار / ۱۰) تب و تاب: هیجان، سوز و گداز، کنایه از بی‌قراری و نگرانی / ۱۱) التهاب\*: شعله‌ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب / ۱۲) بختک\*: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که بر روی شخص خوابیده می‌افتد؛ کابوس [بختک‌وار: کابوس‌وار، مثل کابوس، تشبیه] (فکر حمله روس‌ها بختک‌وار روی دربار چنبره زده بود: درباریان از حمله روس‌ها به شدت ترسیده بودند، کنایه) / ۱۳) چنبره زدن\*: چنبر زدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن [کنایه از مسلط شدن] نوروز ۱۱۸۳ ه. ش. بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم<sup>۱</sup> سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود، رقابت شاهزادگان در تقدیم<sup>۲</sup> هدایا و تلاششان برای باز کردن جای<sup>۳</sup> بیشتر در دل پدر، جلوه<sup>۴</sup> هایی از این بساط<sup>۵</sup> نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک<sup>۶</sup> روس‌ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها<sup>۷</sup> لعابی<sup>۸</sup> از تشریفات<sup>۹</sup> به روداشت. دربار<sup>۱۰</sup> از درون در تب و تاب<sup>۱۱</sup> و التهاب<sup>۱۲</sup> بود. فکر حمله روس، بختک‌وار<sup>۱۳</sup> روی دربار چنبره زده<sup>۱۴</sup> بود.

**مفهوم:** تملق و چالپوسی شاهزادگان / ضعف و ترس درباریان قاجار از کشور روسیه

**آرایه:** تشبیه: مانند کردن فکر حمله روسیه به بختک / استعاره و تشخیص: چنبر زدن فکر، رو داشتن مراسم

**دستور:** نقش دستوری: «شاه» (خط اول): مضاف الیه - جلوه‌هایی (خط دوم): مسند /

۱۴) تدارک: تهیه کردن، آماده‌سازی / ۱۵) دست اندازی: تعدی و تجاوز، مزاحمت (کنایه) / ۱۶) روس: مجاز از لشکر روسیه / ۱۷) سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود: او را به شدت ترسانده بود، کنایه / ۱۸) تحت‌الحمایگی\*: تحت‌الحمایه بودن؛ تحت‌الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او درمی‌آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمایگی در مورد یک کشور یا سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است. / ۱۹) بریده شدن: جدا شدن (کنایه) / ۲۰) از دست رفتن: محروم شدن، نابود شدن (کنایه) / ۲۱) محض: صرف، فقط، تنها، / ۲۲) توازن\*: تعادل، برابری / ۲۳) قوا: توانایی، نیروهای نظامی / ۲۴) چیرگی: تسلط، پیروزی / ۲۵) طمع: زیاده‌خواهی، حرص، (آز) چشم طمع دوختن: طمع کردن، زیاده‌خواهی کردن، کنایه) «چشم طمع» اضافه اقترانی است. لازم به دانستن نیست [

**سران کشور و در رأس فتحعلی شاه، در فکر تدارک<sup>۱۴</sup> سپاه برای مقابله با دست‌اندازی<sup>۱۵</sup> های روس<sup>۱۶</sup> ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح‌های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود<sup>۱۷</sup>. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی<sup>۱۸</sup> آن، بریده شدن<sup>۱۹</sup> و از دست رفتن<sup>۲۰</sup> محض<sup>۲۱</sup> یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن<sup>۲۲</sup> قوای<sup>۲۳</sup> دو کشور همسایه و برتری و چیرگی<sup>۲۴</sup> کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع<sup>۲۵</sup> بر آذربایجان دوخته بود.**

**معنی:** اتحاد حاکم گرجستان... دوستی حاکم گرجستان با حاکم روسیه و زیر حمایت آنها درآمدن، فقط جدا شدن و از بین رفتن یک منطقه از ایران نبود؛ بلکه نشانه به هم خوردن برابری قدرتهای دو کشور همسایه و برتری و پیروزی کشور حریف (روسیه) بود. حاکمان روسیه به فکر اشغال آذربایجان افتاده بودند!

**آرایه و دستور:** تشبیه: سایه وحشت / نقش «روسیه» در خط دوم: بدل /

۱) تیغ: خنجر، شمشیر، اینجا منظور شعاع آفتاب) آفتاب داشت تیغ می‌کشید: آفتاب داشت بالا می‌آمد، کنایه) / ۲) نعره: فریاد و فغان / ۳) درهم: نامفهوم / ۴) حامل: حمل‌کننده / ۵) زنبورک\*: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند. / ۶) قاطر: استر، حیوانی بارکش کوچک‌تر از اسب و بزرگ‌تر از خر / ۷) شیپور: از سازهای بادی شبیه سُرنا / ۸) مصمم: با اراده قوی / ۹) شور: هیجان / ۱۰) تنوره: دودکش، اینجا به معنی زبانه و شعله (تنوره می‌کشید: می‌چرخید و به هوا می‌رفت؛ شعله‌ور می‌شد، اوج می‌گرفت، کنایه) / ۱۱) روس: مجاز از سپاهیان روسیه / ۱۲) درهم رفتن چهره: کنایه از غمگین بودن / ۱۳) شکوه: هیبت، عظمت / ۱۴) شکفته شدن چهره: کنایه از شاد شدن / ۱۵) کوه‌پیکر: کنایه از بزرگ و عظیم‌الجثه / ۱۶) چابک: چالاک، تند و فرز، زرنک / ۱۷) معبد\*: پرستشگاه، محل عبادت / ۱۸) فراز: بالا / ۱۹) دل بردن: شیفته و شیدا کردن (کنایه) / ۲۰) ناظران: بینندگان، تماشاچیان /

**صبح حرکت فرا رسید. آفتاب داشت تیغ<sup>۱</sup> می‌کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره<sup>۲</sup> های درهم<sup>۳</sup> شترهای حامل<sup>۴</sup> زنبورک<sup>۵</sup>، قاطرهای<sup>۶</sup> بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها<sup>۷</sup> و طبل‌های جنگی در می‌آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم<sup>۸</sup> قدم برمی‌داشتند. شور<sup>۹</sup> جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره<sup>۱۰</sup> می‌کشید. چهره‌هایی که از خبر حمله روس<sup>۱۱</sup> درهم رفته بود<sup>۱۲</sup>، با تماشای شکوه<sup>۱۳</sup> سپاه، شکفته می‌شد<sup>۱۴</sup>. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه‌پیکر<sup>۱۵</sup> و چابک<sup>۱۶</sup>، همچون معبدی<sup>۱۷</sup> که بر فراز<sup>۱۸</sup> تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل<sup>۱۹</sup> از ناظران<sup>۲۰</sup> می‌برد.**

**معنی:** ... هیجان جنگ و دفاع از وطن در دل‌ها شدت می‌گرفت و بیشتر می‌شد. افرادی که از شنیدن خبر حمله سپاهیان روس، غمگین شده بودند با دیدن شکوه سپاه، خوشحال شدند. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسب بزرگی، مثل عبادتگاهی که بالای تپه‌ای آشکار باشد، بینندگان را شیفته خود می‌کرد.

**مفهوم:** اشتیاق برای دفاع از وطن / وصف شکوه و هیبت عباس میرزا

**آرایه:** اغراق: گرد و غبار آسمان را گرفته بود / تشخیص و استعاره: آفتاب داشت [مثل مبارز] تیغ می‌کشید / استعاره: تنوره کشیدن شور - شکفته شدن چهره / تشبیه: مانند کردن پیکر اسب به کوه و عباس میرزا به معبد / مجاز: روس مجاز از لشکر روسیه / مراعات نظیر: قاطر، شتر، اسب

۱) سپیده: سفیدی و روشنایی / ۲) گنج: یکی از شهرهای ایران قدیم که امروزه جزو کشور آذربایجان است / ۳) نهیب\*: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن / ۴) صغیر\*: صدای بلند و تیز [سفیر: فرستاده، نماینده] (سپیده فردای گنجه با ... باز شد: صبح فردای شهر گنجه، با صدای بلند شلیک توپ سپاهیان روس آغاز شد) / ۵) روس: مجاز از سپاهیان روس / ۶) توده‌ها: گروه‌ها، دسته‌ها / ۷) آخرین حلقه‌های شب: منظور آخرین لحظات شب، نزدیک صبح (توده‌های دود و ... درآمیختند: انبوه دود و آتش و گرد و خاک در لحظات آخر شب در شهر ظاهر شد) / ۸) شکفتن صبح: کنایه از آغاز شدن روز (کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت: کسی باور نداشت چنین صبحی آغاز شود، کنایه) / ۹) استقبال: پیشواز رفتن (مقابل بدرقه) / ۱۰) بستر: زمینه و مکان برای کاری / ۱۱) فوران: انفجار، جوشش (بستر فوران خشم و آز دشمن شده بود: محلی برای ظهور خشم و طمع دشمن شده بود) / ۱۲) آژ: حرص، افزون‌خواهی / ۱۳) پیشگامی: داوطلب شدن / ۱۴) پیش‌مرگی: فدایی شدن / ۱۵) شوری در جان‌ها می‌نهاد: در وجود انسان‌ها ذوق و شوق پدید می‌آورد / ۱۶) حصار: دژ، قلعه، دیوار دور قلعه / ۱۷) خفت: سبکی، خواری و پستی، سرشکستگی (بار خفت بر دوش داشتن: پست و ذلیل شدن، کنایه) / ۱۸) وامانده: درمانده، ناتوان (وامانده ماندن و رفتن شدن: کنایه از شک و تردید و بلاتکلیفی) / ۱۹) برج: قلعه، دژ / ۲۰) مثل مور و ملخ: تشبیه، نماد و کنایه از فراوانی / ۲۱) پهنه: میدان، عرصه /

**سپیده<sup>۱</sup> فردای گنجه<sup>۲</sup> با نهیب<sup>۳</sup> و صغیر<sup>۴</sup> گلوله‌های توپ روس<sup>۵</sup>، باز شد. توده‌های<sup>۶</sup> دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه<sup>۷</sup> های شب<sup>۸</sup> درآمیختند. کسی شکفتن صبحی<sup>۹</sup> چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال<sup>۱۰</sup> از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر<sup>۱۱</sup> فوران<sup>۱۲</sup> خشم و آژ<sup>۱۳</sup> دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی<sup>۱۴</sup> حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش‌مرگی<sup>۱۵</sup> فرزندان و برادرانش، شوری در جان‌ها می‌نهاد<sup>۱۶</sup>. نفوذ به حصار<sup>۱۷</sup>، با پایداری تفنگ‌داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی<sup>۱۸</sup> بر دوش، وامانده<sup>۱۹</sup> ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی<sup>۲۰</sup> به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ<sup>۲۱</sup> در پهنه<sup>۲۲</sup> شهر پراکنده شدند.**

**مفهوم:** حمله سپاهیان روس به گنجه / پایداری حاکم و مردم شهر مقابل متجاوزان / ورود دشمن به شهر به خاطر خیانت برخی افراد  
**آرایه و دستور:** تشبیه: خفت به بار - مانند کردن روس‌ها به مور و ملخ / تضاد: ماندن و رفتن / استعاره مکنیه و تشخیص: نهیب و صغیر گلوله‌های توپ - شهر خود را آماده استقبال از بهار می‌کرد / استعاره مکنیه: آخرین حلقه‌های شب - شکفتن صبح - فوران خشم و آژ / نقش جوادخان: بدل («خان»، شاخص است) / نوع ترکیب «وامانده ماندن و رفتن»: دو ترکیب اضافی (وامانده ماندن - وامانده رفتن)

۱) سنگ‌پاره، چوب‌دستی و ابزار دهقانی: مجاز از هر نوع وسیله دفاعی، ضعیف‌ترین وسایل دفاعی / ۲) ایستادند: مقاومت کردند، کنایه / ۳) سینه سپر کردن: کنایه از مقاومت شدید و جان‌فشانی کردن (سینه: مجاز از قلب و وجود) / ۴) آتش: مجاز از شلیک‌کنندگان، تیراندازان (به صف زد: کنایه از حمله کردن - به صف آتش دشمن زد: به تیراندازان دشمن حمله کردن، کنایه) / ۵) حماسه‌ها آفرید: بسیار شجاعانه جنگید، کنایه / ۶) خزان: پاییز (خزان زده: پاییزی) (مثل برگ خزان زده: کنایه از زیادی) / ۷) شکستن صف مقاومت: کنایه از شکست خوردن / ۸) بی‌باکانه: شجاعانه / ۹) شمشیر کشیدن: کنایه از جنگیدن / ۱۰) محشر: روز رستاخیز، قیامت (عرصه روز محشر را به خاطر می‌آورد: بسیار شلوغ و پر هیاهو بود، کنایه) / ۱۱) واپسین: آخرین / ۱۲) رمق: توان، باقی جان، طاقت /

**مردم با سنگ‌پاره، چوب‌دستی و ابزار دهقانی<sup>۱</sup>، در برابر متجاوزان ایستادند<sup>۲</sup> و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند<sup>۳</sup>. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار خود را بیرون از حصار به صف آتش<sup>۴</sup> دشمن زد و حماسه‌ها آفرید<sup>۵</sup>. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست<sup>۶</sup>. جوادخان و یارانش بی‌باکانه<sup>۸</sup> شمشیر می‌کشیدند<sup>۹</sup>. شهر عرصه روز محشر<sup>۱۰</sup> را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین<sup>۱۱</sup> رمق<sup>۱۲</sup> هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید.**

**مفهوم:** شدت و سختی زیاد جنگ / مقاومت شدید مردم شهر و شهید شدن آنها  
**آرایه و دستور:** تشبیه: مانند کردن سینه به سپر - اجساد و زخمی‌ها به برگ‌های خزان زده - شهر به عرصه روز قیامت - دود و غبار به سقف / تشخیص: گنجه با واپسین رمق‌هایش... / نقش «واپسین» در «واپسین رمق‌ها»: صفت شمارشی



۱۳) خاک: مجاز از سرزمین (آغشته به خون بودن خاک: کنایه از کشتار فراوان) / ۱۴) اهتزاز: جنبیدن (به اهتزاز در آمدن پرچم در جایی: به حرکت درآمدن پرچم در آنجا، کنایه از پیروز شدن و تصرف کردن آنجا) / ۱۵) واماندگان: بازماندگان، درماندگان / ۱۶) قفقاز: منطقه‌ای کوهستانی بین دریای خزر و دریای سیاه شامل چند کشور، نیز نام رشته کوهی است / ۱۷) فزون خواهانه: افزون خواهانه، زیاده خواهانه / ۱۸) دهشت بار: وحشتناک، ترسناک / ۱۹) فراتر: بالاتر و بیشتر (دوختن نگاه به جایی یا چیزی: توجه کردن به آن، طمع داشتن به آن، کنایه)

**دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاک<sup>۱۳</sup> آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز<sup>۱۴</sup> درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان<sup>۱۵</sup> را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قله‌های قفقاز<sup>۱۶</sup> می‌برد. نگاه فزون خواهانه<sup>۱۷</sup> و دهشت بار<sup>۱۸</sup> روس‌ها به فراتر<sup>۱۹</sup> از اینها دوخته شده بود.**

**مفهوم:** پیروزی روس‌ها / طمع بیش از حد روس‌ها به خاک ایران

**آرایه:** تشخیص: خبرسانی بادهای اواخر زمستان

۱) ناب: خالص، صاف، پاک / ۲) توفندگی: غرش، غرندگی / ۳) وجد\*: سرور، شادمانی و خوشی (به وجد آوردن\*: خوشحال کردن) / ۴) تحقق: حقیقت پیدا کردن، عملی شدن / ۵) آرمان: آرزو، امید / ۶) جان فشانی: کنایه از فداکاری و شهادت / ۷) سرسپردگی: اطاعت، تسلیم شدن (کنایه) / ۸) خود فروختگی: مزدوری، جیره خواری، خیانت (کنایه) / ۹) خانگی: منسوب به خانه، داخلی / ۱۰) دروازه بخشهای وسیعتری از قفقاز به روی دشمن باز شود: دشمن بخش‌های بیشتری از قفقاز را تصرف کند، کنایه

**نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب<sup>۱</sup> و توفندگی<sup>۲</sup> فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد<sup>۳</sup> می‌آورد و دلش را برای تحقق<sup>۴</sup> آرمان<sup>۵</sup>های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.**

**با وجود پایداری و جان فشانی<sup>۶</sup> بسیاری از مردم، سرسپردگی<sup>۷</sup> و خود فروختگی<sup>۸</sup> چند تن از دشمنان خانگی<sup>۹</sup> سبب شد دروازه<sup>۱۰</sup> بخش‌های وسیع‌تری از قفقاز به روی دشمن باز شود.<sup>۱۱</sup>**

**مفهوم:** وطن دوستی عموم مردم / خیانت برخی به میهن

۱) موعد\*: هنگام، زمان / ۲) کرانه: ساحل، حاشیه / ۳) زخم خورده: آسیب دیده، کنایه / ۴) نگاه دوختن: کنایه از منتظر بودن، امید داشتن / ۵) افسار- گسیخته: غیرقابل کنترل، طغیانگر، کنایه از رها و آزاد و شتابان / ۶) ارس: نام رودی در شمال غرب ایران / ۷) سدوار: مانند سد، محکم و استوار / ۸) ناظران: بینندگان (چشم ناظران را خیره می‌کرد: موجب تعجب بینندگان می‌شد، کنایه)

**فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه‌تر از موعد<sup>۱</sup> پیش‌بینی شده، به کرانه<sup>۲</sup>های رود ارس رساند. قفقاز زخم- خورده<sup>۳</sup> و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود<sup>۴</sup>. موج‌های سنگین و افسار گسیخته<sup>۵</sup> ارس<sup>۶</sup>، سدوار<sup>۷</sup> در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران<sup>۸</sup> را خیره می‌کرد.**

**آرایه:** تشخیص و استعاره: قفقاز زخم‌خورده و ستم‌دیده نگاهش را ... - نگاه منتظر و یاری‌جو - ایستادن موجه در برابر سپاه / استعاره: موج‌های افسار گسیخته / تشبیه: موج‌ها به سد. / نقش دستوری «دشمنان خانگی»: صفت بیانی (نسبی) / نقش «فاصله‌ای کوتاه‌تر»: صفت بیانی

۱) آروز: مجاز از دوره / ۲) دربار: بارگاه، کاخ شاهی / ۳) بزم: جشن و شادی، مجلس عیش و خوشگذرانی / ۴) رزم: جنگ /

**در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم<sup>۳</sup> و دربار رزم<sup>۴</sup>؛ بزم پدر و رزم پسر.**

**معنی:** در ایران آن دوره (دوره فتحعلی شاه قاجار)، دو دربار وجود داشت: دربار عیش و نوش و دربار جنگ و مقاومت؛ عیش و نوش پدر و جنگ و تلاش پسر!

**مفهوم:** جنگیدن و سختی کشیدن پسر (عباس میرزا) در کنار خوشگذرانی پدر (فتحعلی شاه)

**آرایه و دستور:** واج آرایی: تکرار صامت‌های «ر، د، ز» / تضاد: رزم و بزم / جناس ناهمسان: رزم و بزم / مراعات نظیر: پدر و پسر / سجع: بزم و رزم - پدر و پسر / تکرار: دربار، رزم، بزم

۱. معما: مشکل / ۲. افت وخیز: افتادن و برخاستن، به آهستگی رفتن و شتافتن؛ کنایه از پستی و بلندی، موفقیت و شکست / ۳. حضور سنگینی داشت: مهم و تأثیرگذار بود، کنایه / ۴. ورا: سوا، جز، غیر / ۵. فراز و نشیب: بلندی و پستی / ۶. گسست: جدایی، ناپیوستگی / ۷. پویا: جویا، فعال، پوینده، رونده

**در ذهن عباس میرزا تنها، معمای ۱ افت وخیزهای ۲ جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت ۳، تجربه شکست‌ها و مشاهده جهانی و رای ۴ جهان کشور خویش، در فراز و نشیب ۵ این نبردها گسست ۶ بزرگی در اندیشه پویای ۷ او به جا گذاشته بود.**

**معنی:** فقط مشکل پستی و بلندی‌های جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که فکر عباس میرزا را به خود مشغول می‌کرد، بلکه تجربه شکست‌ها و دیدن دنیایی غیر از دنیای کشور ایران، در پستی و بلندی این جنگ‌ها، جدایی و اشکال بزرگی در فکر فعال او باقی گذاشته بود.

**آرایه:** تضاد: افت و خیز – شکست و پیروزی – فراز و نشیب / حس آمیزی: حضور سنگین /

**دستور:** نقش دستوری: «عباس میرزا»: شاخص – «تنها»: قید – «معمای افت وخیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها»: همگی مضاف‌الیه

۱) نایب السلطنه: ولیعهد، جانشین (منظور عباس میرزا) / ۲) افسران: تاجداران، فرماندهان / ۳) غرض: هدف / ۴) گردهمایی: جلسه، همایش / ۵) مسلم: قطعی، حتمی / ۶) مخلصانه: صادقانه، بی‌ریا / ۷) خوف: ترس، هراس، بیم (بار خفت و خوف بر دوش نکشیدید: پست و خوار نشدید و ترسیدید، کنایه) / ۸) علی‌رغم: برخلاف، به‌ناخواست، با وجود / ۹) تحسین: تعریف، تمجید، ستایش / ۱۰) اعجاب: شگفتی، حیرت / ۱۱) پاره‌های تن: استعاره از عزیزان و هم‌وطنان / ۱۲) از دست دادیم: محروم و بی‌نصیب شدیم (کنایه) / ۱۳) عهدنامه: پیمان‌نامه کتبی / ۱۴) ننگین: پر از ننگ و رسوایی، شرم‌آور

**نایب السلطنه ۱ رو کرد به حاضران و گفت: «افسران ۲ و فرماندهان شجاع، هم‌سنگران و یاران عزیز، غرض ۳ از گردهمایی ۴ امروز، بیان نکته‌هایی است؛ که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست. بر همگان مسلم ۵ است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، شجاعانه و مخلصانه ۶ جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی ۷ بر دوش نکشیدید. دل‌آوری‌ها و جان‌فشانی‌های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی‌رغم ۸ محرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین ۹ و اعجاب ۱۰ واداشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین‌های مادری و هم‌وطنان و پاره‌های تن ۱۱ خود را در این سال‌ها از دست دادیم ۱۲ و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ۱۳ ننگین ۱۴ گلستان شدیم.**

**مفهوم:** تن ندادن به ترس و خفت و خواری به وسیله سربازان و افسران ایرانی / شکست خوردن و پذیرفتن شرایط شرم‌آور با وجود دل‌آوری و جانفشانی!

**آرایه:** مراعات نظیر: بار، دوش و کشیدند / تشبیه (اضافه تشبیهی): بار خفت و خوف (دو تا) /

**دستور:** نقش دستوری: «شجاعانه و مخلصانه»: قید – «بار»: مفعول

۱) یک‌سویه: یک‌طرفه، تک‌بعدی / ۲) عالمانه: از روی علم و عقل / ۳) ایمن: آسوده، در امان / ۴) سر به کار خود خواهند داشت: مشغول کار و وظیفه خود خواهند شد (کنایه)

**... پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک‌سویه ۱ و تک‌بعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطنمان، خوب پاسداری می‌کنند که فکرشان از جانب میهن و اداره عالمانه ۲ و عادلانه ملک، ایمن ۳ باشد؛ همان گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت ۴ که بدانند ارتش آنها، ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.**

**مفهوم:** پیشرفت باید همه جانبه باشد؛ نه تک‌بعدی / امنیت و آسایش در گرو اعتماد مردم به حکومت است.

۱) دریاچه: پنجره، در کوچه (خانه‌های تاریک و بی‌دریاچه: نماد افکار کهنه و سنت‌ها و رسوم قدیمی و جوامع عقب‌مانده) / ۲) پنجره‌های باز و نورگیر: نماد آگاهی و نوگرایی و ارتباط با جهان و جوامع پیشرفته / ۳) گریزان: فراری، در حال گریختن / ۴) چشمشان را می‌زند: مزاحشان می‌شود، آنها را اذیت می‌کند، کنایه / ۵) جبهه بیرون: منظور جنگ با دشمن است / ۶) کارسازتر است: موثرتر است (کنایه) / ۷) این یک: منظور جنگ با جهالت و افکار پوسیده و عقب‌مانده است / ۸) درایت: آگاهی، دانش، بینش /

**مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریاچه ۱ عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر ۲، گریزان ۳ هستند؛ آخر چشمشان را می‌زند ۴ و خسته‌شان می‌کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه‌هاست. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه عشق است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، ۵ شجاعت کارسازتر است ۶ و در این یک ۷، درایت ۸.** «[کارسازتر است]

**معنی:** مردمی که به سنت‌ها و افکار کهنه عادت کرده‌اند، از ارتباط با کشورهای جهان و پیشرفت و ترقی فراری هستند، چون برایشان سخت و غیرقابل تحمل می‌شود و آنها را خسته می‌کند. جنگ با افکار و اعتقادات کهنه دشوارتر از جنگ با دشمن رودرو است ...

**مفهوم:** دعوت به بیداری و آگاهی / نکوهش بی‌خبری و غفلت / سخت بودن تغییر عاداتها / انسانهای جاهل و کوتاه فکر به آسانی عاقل و آگاه نمی‌شوند

**زبان:** تضاد: خانه‌های تاریک و بی‌دریچه و پنجره‌های باز و نورگیر / تشخیص: جنگیدن با افکار پوسیده / سجع: شجاعت و درایت

**دستور:** نقش دستوری «خانه‌های تاریک و بی‌دریچه»: صفت بیانی / حذف: حذف «کارسازتر است» از آخر درس به قرینه لفظی / نقش ضمیر متصل در «خسته‌شان می‌کند»: مفعول (آنها را خسته می‌کند)

**توجه!** این واژه در متن نیست؛ ولی در واژه‌نامه آمده است: **زبونی**\*: فرومایگی، درماندگی

## بررسی ابیات کارگاه متن‌پژوهی

**چون شیر به خود سپه شکن باش**

**فرزند خصال خویشتن باش.** (نظامی)

**تحلیل:** به خود: ذاتاً / سپه‌شکن: دلیر، بر هم زننده سپاه دشمن / خصال\*: جمع خصلت، خوی‌ها، خواه نیک باشد یا بد / هر دو مصراع کنایه از: اتکا داشتن به خود و داشته‌های خود / تشبیه: تو به شیر / نقش دستوری «فرزند»: مسند

**معنی:** مثل شیر ذاتاً دلیر باش و به جای پدر به خوی‌ها و توانایی‌های خودت اتکا کن!

**مفهوم:** اتکا به خود / مستقل بودن / پرهیز از وابستگی به دیگران

### گروه‌های مهم املائی

اعطا و واگذاری - دارالسلطنه تبریز - آغامحمدخان قاجار - نائب‌السلطنه، عباس میرزا - میرزاعیسی قائم مقام - اذن و رخصت - رعیت‌پروری - بزرگان طوایف و قبایل - کشتار و تباهی - تصرف و تسلط - رقابت شاهزادگان - تقدیم هدایا - بساط نوروزی - آذربایجان و گرجستان - لعابی از تشریفات - تب و تاب و التهاب - بختک و کابوس - حلقه و چنبره - رأس و آغاز - تسخیر و تصرف - تحت‌الحمایگی و مستعمره - صرف و محض - توازن قوا - چیرگی رقیب - نعره‌های شترهای حامل زنبورک - قاطر بارکش - آهنگ طبل - مشتاقانه و مصمم - شعله و تنوره - معبد و پرستشگاه - ناظران و بینندگان - نهیب و صفیر - صدای مهیب - بستر فوران خشم و آز - نفوذ به حصار - پهنه شهر - برگ‌های خزان‌زده - عرصه روز محشر - واپسین رمق - سقفی از غبار - اهتزاز و جنبیدن - ناله‌های واماندگان - فراز قله‌های قفقاز - صحنه‌های ناب - توفندگی فرزندان میهن - سرسپردگی و خودفروختگی - موعد و هنگام - موج‌های سنگین و افسارگسیخته ارس - بزم و رزم - غرض و هدف - علی‌رغم محرومیت - تحسین و اعجاب - عهدنامه‌ننگین گلستان - کشوری نامنسجم - زبونی و فروماندگی و درماندگی - یک‌سویه و تک‌بعدی - گریزان و فراری - خوی و خصال -

## کارگاه متن‌پژوهی - درس پنجم

### قلمرو زبانی

۱. هم‌آوای کلمه «صفیر» را بنویسید و آن را در جمله‌ای به کار ببرید. .... سفیر: سفیر ایران در انگلیس به تهران برگشت.

۲. چهار «ترکیب اضافی» که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید.

**پاسخ:** نهیب و صفیر گلوله‌های توپ - بزرگان طوایف - تحت‌الحمایگی روس - توفندگی فرزندان میهن - دارالسلطنه تبریز - اعطای نشان - اذن او

۳. همان طور که می‌دانید، هر گروه اسمی، یک «هسته» دارد که می‌تواند با یک یا چند وابسته پیشین و پسین همراه شود. به انواع وابسته‌های پیشین توجه کنید:

صفت پرسشی: کدام روز

صفت تعجبی: عجب روزی

صفت اشاره: آن روز

صفت مبهم: هر روز

صفت شمارشی اصلی: یک روز

صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند - مین): دومین روز

صفت عالی: بهترین روز

اینک با یک نوع دیگر از وابسته‌های پیشین آشنا می‌شویم:

**شاخص:** شاخص‌ها لقب‌ها و عنوان‌هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی، در کنار اسم قرار می‌گیرند. مانند:

«امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و ...»

**توجه:** شاخص‌ها گاهی هسته گروه اسمی، مضاف‌الیه و یا ... قرار می‌گیرند؛ در این صورت، شاخص محسوب نمی‌شوند.

مثال: استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. .... شاخص

ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. .... هسته گروه اسمی

کتاب استاد، دربردارنده مطالب مفیدی است. .... مضاف الیه

■ اکنون واژه‌های زیر را یک بار به عنوان «شاخص» و بار دیگر به عنوان «هسته» گروه اسمی در جمله به کار ببرید.

■ سرهنگ: سرهنگ حسینی آمد. (شاخص) / سرهنگ آمد (هسته) - او سرهنگ نیروی انتظامی است. (هسته)

■ سید: سید حسن حسینی از شاعران معاصر است. (شاخص) / سید واقعی دروغ نمی‌گوید (هسته) - من به سید ارادت دارم. (هسته)

## قلمرو ادبی

### ۱. متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.

**پاسخ:** از نوع ادب پایداری است. چون مقاومت و جانفشانی عباس میرزا و مردم ایران را در برابر حمله دشمن به تصویر کشیده و نیز ستایش آزادی و آزادی و مظلومیت مردم در درس انعکاس یافته است.

### ۲. برای هریک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از بند هشتم درس (مردم با سنگ پاره ...) انتخاب کنید و بنویسید

آرایه ادبی	نمونه
تشبیه	سینه‌ها را سپر ساختند (سینه به سپر) / اجساد و زخمی‌های روس به برگ خزان زده
کنایه	سینه را سپر کردن (کنایه از مقاومت بسیار) / پرچم روسها به اهتزاز درآمد (کنایه: روسها پیروز شدند) / شمشیر کشیدن (جنگیدن)
تشخیص	گنجه با ... نفس می‌کشید /

### ۳. در عبارت زیر، بهره‌گیری از کدام آرایه‌های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

«در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر!»

**پاسخ:** واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «ر، د، ز» / تضاد: رزم و بزم / جناس ناهمسان: رزم و بزم / مراعات نظیر: پدر و پسر / سجع: بزم و رزم - پدر و پسر / تکرار: دربار، رزم، بزم / مجاز: «روز» مجاز از زمان و دوره

## قلمرو فکری

### ۱. چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان‌های ملی، استوارتر و امیدوارتر می‌کرد؟

**پاسخ:** ..... مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن برای رویارویی با دشمن.



۲. در عبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

«مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند»

**پاسخ:** ..... نماد افکار کهنه و پوسیده و سنت‌ها و رسوم قدیمی و جوامع عقب‌مانده / نماد آگاهی و نوگرایی و ارتباط با جهان

۳. با توجه به بیت زیر شخصیت «عباس میرزا» را تحلیل نمایید.

چون شیر به خود سپه شکن باش      فرزند خصال خویشتن باش. (نظامی)

**مفهوم:** اتکا به خود / پرهیز از وابستگی به دیگران

**پاسخ سوال:** پدر عباس میرزا (فتحعلی شاه) فردی خوش‌گذران و ترسو و بی‌خیال بود؛ اما عباس میرزا بر خلاف پدر، فردی دانا و شجاع بود و با اتکا به خود و نیروهای داخلی به اداره کشور و دفاع از آن در برابر دشمن پرداخت.

### درس پنجم: روان‌خوانی: نا غزل بعد ...

نوع ادبی: پایداری / قالب: خاطره‌نویسی / محتوا: خاطرات اسارت (شرح سختی‌های دوران اسارت و برنامه‌ها و تلاش‌های اسرا برای مقابله با این مشکلات) / زندان موصول (خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزی): کامور بخشایش

۱) موصول: شهری گردنشین در شمال عراق (زندان موصول: نام یک زندان در موصول) / ۲) بچه‌ها: مجاز از اسیران / ۳) اردوگاه: محل نگهداری زندانیان سیاسی یا اسیران جنگی، محل تجمع اسرا / ۴) دست پیدا کردم: رسیدم، یافتم، پیدا کردم (کنایه)

چند ماه از ورودم به زندان موصول<sup>۴</sup> می‌گذشت که متوجه شدم، چند نفر از بچه‌ها<sup>۲</sup> در اردوگاه<sup>۳</sup> سواد چندانی ندارند و خواندن و نوشتن برایشان سخت است. تصمیم گرفتم برای استفاده بهتر از وقت، با برنامه‌ریزی منظم، خواندن و نوشتن به آنان یاد دهم.

برای شروع، به آمار دقیق بی‌سوادان نیاز داشتم که از طریق دو سه نفر از بچه‌ها به آن دست پیدا کردم<sup>۴</sup>؛ از مجموع هزار و پانصد نفر، تنها پنج نفر کم‌سواد بودند.

**آرایه و دستور:** نقش دستوری: «سخت» (خط دوم): مسند – «خواندن» (خط دوم): مفعول /

۱) اسارت: اسیری، اسیر بودن / ۲) محدودیت: کمبود، تنگنا، مشکل / ۳) آسایشگاه: محل استراحت / ۴) عملاً: در عمل  
یک روز آنها را جمع کردم و تصمیمم را برایشان گفتم؛ با خوشحالی پذیرفتند و گفتند: «ما هم دوست داریم مثل بقیه، خودمان برای خانواده‌مان نامه بنویسیم و نامه‌های آنها را بخوانیم» به آنها قول دادم در طول دوره اسارت<sup>۱</sup> آنها را باسواد کنم.  
جلسات تدریس را شروع کردم. مشکل اصلی کاغذ بود. به جای کاغذ از مقواهای پودر رخت‌شویی استفاده کردم و آموزش را با حروف الفبا شروع کردم. قرار شد هفته‌ای چهار جلسه درس داشته باشیم؛ اما به خاطر محدودیت‌های<sup>۲</sup> اردوگاه و آسایشگاه<sup>۳</sup>، عملاً<sup>۴</sup> در هفته، دو جلسه بیشتر نمی‌توانستیم برگزار کنیم.

۱) به کار بستم: انجام دادم، استفاده کردم (کنایه) / ۲) در دست نداشتن: در اختیار نداشتن (دست مجاز از اختیار) /  
شغلم معلمی بود و به همین دلیل تمام توانم را برای آموزش خواندن و نوشتن با شیوه‌ای درست، به کار بستم<sup>۱</sup>. کار مشکلی بود، هیچ متنی در دست نداشتیم<sup>۲</sup>؛ حتی اگر یک جلد کتاب کلاس اول دبستان در اختیارم بود، خیلی زود به هدفم می‌رسیدم؛ اما نبود!

(۱) ذهنیت: بینش، نوع تفکر (۲) یک اراده جمعی پشت این کار بود: بسیاری همین قصد و خواست را داشتند (۳) به ذهنم فشار می‌آورد: تمرکز می‌کردم، سعی می‌کردم به یاد بیاورم (کنایه)

از آنجا که شکل کلی آموزش دوره‌های اول تا پنجم ابتدایی در ذهنم بود، با همان ذهنیت<sup>۱</sup> سعی کردم برایشان کتاب درسی درست کنم. از دوستانم در این مورد خیلی کمک می‌گرفتم. مشکل کاغذ و خودکار را هم آنها حل می‌کردند. یک اراده جمعی پشت این کار بود<sup>۲</sup> و کارها خوب پیش می‌رفت. به ذهنم فشار می‌آورد<sup>۳</sup> ببینم در فارسی اول دبستان چه داستان‌ها و قصه‌هایی آموخته‌ام تا همان‌ها را به دوستانم یاد بدهم.

**آزایه و دستون:** نقش دستوری: «ضمیر متصل» (خط اول): ذهنم: مضاف‌الیه – برایشان: متمم (برای آنها) /

(۱) فرزانه: دانا، دانشمند (۲) کرامت: بخشنده، جوانمردی (اینجا اسم شخص است) (۳) دریغ: تأسف (دریغ نکردند: مضایقه نکردند، خودداری نکردند) (۴) شایق\*: آرزومند، مشتاق [اینجا اسم شخص]

در این کار از مشاوره با معلم هم‌آسایشگاهی‌ام «عباس درمان» و شخصیت دانشمند و فرزانه<sup>۱</sup>، حاج آقا «کرامت<sup>۲</sup> شیرازی» بهره بردم و آنها دریغ<sup>۳</sup> نکردند. ایام خوبی بود. ظرف چند ماه به اندازه یک سال تحصیلی با آنها کار کردم. پیشرفت خوبی داشتند. با مشورت دوستان، کارنامه تحصیلی برایشان درست کردم. این کارنامه، همان مقوای کوچک بود که یکی از دوستان روی آن نقاشی‌هایی انجام داد و خطاط مشهور آسایشگاه، آقای «شایق<sup>۴</sup>»، از بچه‌های یزد که روحانی هم بود، با خط زیبای خودش، متن آن را نوشت.

**دستون:** چند ترکیب وصفی در این صفحه: چند ماه، استفاده بهتر، آمار دقیق، دو سه نفر، یک روز، مشکل اصلی، همین دلیل، شخصیت دانشمند و ...

(۱) بهیشان: به آنها (ضمیر متصل در نقش متمم) (۲) وقفه: درنگ، ایست، فاصله زمانی (۳) وجد\*: سرور، شادمانی و خوشی (۴) دلتنگی: غم و غصه (کنایه) (۵) فشار می‌آورد: باعث رنج و عذاب می‌شد، کنایه (۶) بر آن می‌شدم: تصمیم می‌گرفتم (۷) مقرر\*: معلوم، تعیین شده (۸) قربان صدقه رفتن: محبت کردن، ناز کردن (کنایه) (۹) نه نمی‌گفتم: می‌پذیرفتم، کنایه

مراسم کوچکی در آسایشگاه گرفتیم و این لوح‌ها را به بچه‌ها دادیم. بی‌نهایت خوشحال بودند؛ هم از اینکه دارند با سواد می‌شوند و هم اینکه کارنامه می‌گیرند. تازه وقتی بهشان<sup>۱</sup> گفتم قصد دارم آنها را تا پایه پنجم پیش ببرم، خوشحال‌تر شدند. پایه دوم را پس از وقفه<sup>۲</sup> دو سه هفته‌ای با همان جمع دوستان شروع کردم. تکیه اصلی، روی خواندن و نوشتن بود، اما سعی کردم از درس‌های دیگر هم مطالبی به آنها بیاموزم؛ مثلاً حساب و جدول ضرب را در پایه‌های سوم و چهارم و پنجم به مرور به آنها یاد دادم. درباره علوم، مسائل معمولی از هر آنچه به ذهنم می‌آمد، به آنها می‌آموختم.

تلاش و کوشش آنها در دوره آموزش، مرا هم به وجد<sup>۳</sup> می‌آورد. گاهی سختی‌ها و محدودیت‌های آسایشگاه و یا دلتنگی‌های<sup>۴</sup> دوری از خانواده به من فشار می‌آورد<sup>۵</sup> و بر آن می‌شدم<sup>۶</sup> جلسه آن روز را تعطیل کنم، اما بچه‌ها آن قدر ذوق و شوق داشتند که نیم ساعت قبل از زمان مقرر<sup>۷</sup> دنبال می‌آمدند و به قول خودمان قربان صدقه‌ام می‌رفتند<sup>۸</sup>؛ دورم می‌نشستند و آماده می‌شدند تا درس را شروع کنم. من هم «نه» نمی‌گفتم<sup>۹</sup>.

(۱) رغبت: میل و علاقه، آرزو (۲) ایام: جمع یوم، روزها، دوران (۳) مفصل: طولانی، کامل (۴) در دست گرفتن کارنامه: کنایه از فارغ‌التحصیلی و اتمام دوره زمان می‌گذشت و تلاش من برای آموزش این چند اسیر، جدی‌تر می‌شد. رغبت<sup>۱</sup> آنها زمانی افزون‌تر شد که آرام آرام، خواندن قرآن و نهج‌البلاغه را شروع کردند؛ البته نه خیلی روان

می‌گفتند تا زمانی که نهج‌البلاغه را به صورت روان و آسان نخوانیم، درس خواندن را ادامه می‌دهیم. همین طور هم شد. از آن بچه‌ها فقط نام حسن قانع که بچه مشهد بود، یادم هست و نام بقیه را فراموش کرده‌ام. باید این نکته را هم بگویم که این برنامه، ایامی<sup>۲</sup> اجرا می‌شد که رفت‌وآمد بچه‌ها به آسایشگاه‌های دیگر آزاد بود.

مدت‌ها گذشت تا اینکه شاگردانم موفق شدند به آسانی و راحتی قرآن و نهج‌البلاغه بخوانند. روز آخری که کلاس‌هایمان به طور کامل تعطیل می‌شد، مراسم مفصلی<sup>۳</sup> می‌گرفتیم. از سهم خودم، هدیه‌ای تهیه کردم و در آن مراسم به آنها دادم. خیلی خوشحال بودند؛ چون کارنامه سال پنجم دبستان را در دست گرفته بودند.<sup>۴</sup> می‌توانستند قرآن و نهج‌البلاغه بخوانند، برای خانواده‌شان نامه بنویسند و نامه‌های آنها را بخوانند.

(۱) صلیب سرخ: سازمانی بین‌المللی که در جنگ‌ها به عنوان نیروی بی‌طرف به کمک بیماران و آسیب‌دیدگان می‌پردازد؛ معادل «هلال احمر» ایران / (۲) بعثی: منسوب به بعث، حزبی سیاسی که صدام بنیانگذار آن بود، عنوان نیروهای ارتش عراق در زمان صدام / (۳) اعیاد: جمع عید، عیدها / (۴) تدارک: آماده ساختن / (۵) دست و پا شکسته: ناقص، نادرست (کنایه)

نکته جالب در این اردوگاه، آشنایی عده‌ای از اسرا به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی بود که سعی می‌کردند با برگزاری کلاس‌های آموزشی به بچه‌های علاقه‌مند، زبان خارجی یاد دهند.

نکته جالب‌تر اینکه صلیب سرخ،<sup>۱</sup> تمام نیازهای آموزشی آنها را تأمین می‌کرد؛ هر کتابی درباره آن زبان می‌خواستند، برایشان می‌آورد. دعا خواندن در آسایشگاه‌ها ممنوع بود. اگر بعثی‌ها<sup>۲</sup> می‌فهمیدند در آسایشگاهی دعا خوانده می‌شود، همه را زندانی می‌کردند و به بچه‌ها اجازه بیرون آمدن از آسایشگاه نمی‌دادند. با وجود این، بچه‌ها از هر فرصتی برای خواندن دعا استفاده می‌کردند.

برای اعیاد<sup>۳</sup> مذهبی و مناسبت‌های انقلابی هم برنامه‌هایی تدارک<sup>۴</sup> دیده‌بودم. با آنکه بعثی‌ها همیشه تأکید داشتند سرود و تئاتر در آسایشگاه ممنوع است، اما از مجموع بچه‌های علاقه‌مند و خوش‌صدا، گروه سرودی تشکیل دادم که اغلب سرودهای انقلابی اوایل انقلاب را می‌خواندند. گاهی هم خودشان دست و پا شکسته<sup>۵</sup> سرودهایی می‌نوشتند و همان را تمرین می‌کردند و می‌خواندند.

(۱) شور و هیجان از عمق دلشان بجوشد: به هیجان بیایند، بسیار خوشحال شوند (کنایه) / (۲) تخلیه روانی شوند: هیجانات درونیشان را خارج کنند، ناراحتی و غم‌هایشان برطرف شود / (۳) دکلمه: خواندن مطلبی با صدایی بلند و همراه با عواطف و احساسات و حرکات دست و چشم / (۴) طبع: ذوق، قریحه و استعداد / (۵) ظرافت: نکته‌سنجی، باریک‌بینی / (۶) موزون\*: هماهنگ، خوش‌نوا / (۷) جذابیت: دلربایی، زیبایی

کارم شده بود برگزاری کلاس و آموزش؛ از صبح تا شب، در هر فرصت ممکن؛ این برنامه‌ها برای آن بود که شور و هیجان بچه‌ها از عمق دلشان بجوشد<sup>۱</sup> و تخلیه روانی<sup>۲</sup> شوند. از نوجوانی به مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی<sup>۳</sup> علاقه خاصی داشتم. از طبع<sup>۴</sup> شعر هم برخوردار بودم و همین ویژگی‌ها باعث شده بود مقالات خوبی بنویسم. البته دکلمه‌خوانی ظرافت‌های<sup>۵</sup> خاص خودش را دارد. باید با حرکات دست و چشم، آن هم به صورت موزون<sup>۶</sup>، محتوای مقاله را به مخاطبان ارائه داد؛ مثلاً وقتی از آسمان می‌گویی، باید با دست به آسمان اشاره کنی و با حرکات چشم و سر، جذابیت<sup>۷</sup> متن را برای طرف مقابل افزایش دهی.

**آرایه و دستور:** اضافه استعاره (استعاره مکنیه): جوشیدن شور و هیجان / ترکیبات وصفی: هر فرصت، فرصت ممکن، علاقه خاصی، همین ویژگی

(۱) حماسی: منسوب به حماسه، پهلوانی، رزمی / (۲) شور: ذوق، شوق، هیجان / (۳) جیک هیچ کس در نمی‌آمد: همه سکوت می‌کردند، کنایه / (۴) در غم فرومی‌برد: اندوهگین می‌کرد، کنایه.

**موقع خواندن دکلمه‌های حماسی<sup>۱</sup>، شور<sup>۲</sup> و حال خاصی پیدا می‌کردم و همین حس را به بچه‌ها منتقل می‌کردم. تا پایان مقاله خوانی، جیک هیچ کس در نمی‌آمد<sup>۳</sup>.**

**در دوران اسارت سعی می‌کردم مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی را به هر مناسبتی اجرا کنم و روحیه خودم و دیگر اسرا را در برابر سختی‌ها و مشکلات اسارت افزایش دهم. در جلسات شعرخوانی هم اغلب این شعر را می‌خواندم که همه را به وجد می‌آورد و بعد در غم فرو می‌برد<sup>۴</sup>:**

**دستور:** اجزای جمله: «در دوران اسارت سعی می‌کردم.» سه جزئی با مفعول (نهاد محذوف، «دوران اسارت» متمم قیدی، «سعی» مفعول، «می‌کردم» فعل / ترکیبات وصفی: دکلمه‌های حماسی، شور و حالی خاص، همین حس، هیچ کس،

قالب شعر: رباعی / (۱) آبی بودن: سرزنده بودن، شور و شوق داشتن، کنایه (آبی نماد طراوت و شادابی) / (۲) بی‌رنگ بودن: بی‌اثر و بی‌فایده بودن (کنایه) / (۳) شیشه: نماد ضعف و ناپایداری (از شیشه بودن: ضعیف و آسیب‌پذیر بودن، کنایه) / (۴) سنگ: نماد سختی و خشونت و استعاره از مشکلات و ستم‌ها / (۵) جنون\*: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی / (۶) غیرت\*: حمیت، تعصب / (۷) در ننگ مردن: در گمنامی و بی‌ارزشی مردن، کنایه

**آبی‌تر<sup>۱</sup> از آنیم که بی‌رنگ<sup>۲</sup> بمیریم / از شیشه<sup>۳</sup> نبودیم که با سنگ<sup>۴</sup> بمیریم  
فرصت بده ای روح جنون<sup>۵</sup> تا غزل بعد / در غیرت<sup>۶</sup> ما نیست که در ننگ بمیریم<sup>۷</sup>**

**معنی:** ما سرزنده‌تر و استوارتر از آن هستیم که بیهوده و باطل بمیریم؛ ما مانند شیشه ضعیف و ناتوان نیستیم که در برابر سختی‌ها و ستم‌ها نابود شویم. پس ای روح عاشق و سرکش ما، تا سرودن غزلی دیگر به ما فرصت بده. زیرا از مردانگی ما به دور است که در گمنامی و بی‌ارزشی (اسارت) بمیریم.

**مفهوم:** استوار و مقاوم بودن در برابر سختی‌ها / داشتن عزت و سربلندی / داشتن غیرت و نپذیرفتن ننگ / طلب مرگ با عزت

**آرایه و دستور:** تضاد: شیشه و سنگ – آبی و بی‌رنگ / جناس: رنگ و سنگ – تا و ما / استعاره و تشخیص: مخاطب واقع شدن روح (ای روح) – جنون داشتن روح / نقش دستوری «آبی‌تر»: مسند / نوع ترکیب «روح جنون» و «غیرت ما»: اضافی / نوع ترکیب «غزل بعد»: وصفی

(۱) خوش ذوق: با سلیقه / (۲) خیمه‌شب‌بازی: نمایش عروسکی / (۳) راه می‌انداختند: اجرا می‌کردند، انجام می‌دادند، کنایه / (۴) سرگرم کننده: مشغول کننده، کنایه / (۵) پابرجا بودن: استوار و مقاوم بودن، وجود داشتن (کنایه) / (۶) جان تازه گرفتن: نیرو و قوت گرفتن، شاد و سرزنده شدن (کنایه) / (۷) گری خواندن: رجز خواندن، کل‌کل کردن، بحث کردن / (۸) ذهن بچه‌ها درگیر می‌شد: روی آن تمرکز می‌کردند، کنایه

**خیلی‌ها با شنیدن این شعر، به یاد وطن به گریه می‌افتادند. به نوعی بیان و شرح حال ما در اسارت بود.**

**هر کسی مشغول کاری بود؛ از کارهای گروهی گرفته تا فردی. بعضی بچه‌های خوش ذوق<sup>۱</sup>، عروسک‌هایی درست کرده بودند که با آنها خیمه‌شب‌بازی<sup>۲</sup> راه می‌انداختند<sup>۳</sup>. برنامه‌های نمایشی آنها که معمولاً با قصه‌ای همراه بود، هم آموزنده بود، هم سرگرم کننده<sup>۴</sup>. البته هیچ گونه امکاناتی برای اجرا نداشتیم؛ مثلاً اگر قرار بود در صحنه، سماوری باشد، تصویر آن سماور را روی مقوا می‌کشیدند؛ یا مثلاً داس کشاورز را از مقوا می‌ساختیم.**

**برنامه‌ای که هیچ وقت تعطیل نمی‌شد، مسابقات ورزشی بود؛ والیبال و فوتبال همیشه پابرجا بود<sup>۵</sup> و همیشه هم برای بچه‌ها تازگی داشت. شور و هیجان خاصی در وجود بچه‌ها می‌دوید. انکار جان تازه می‌گرفتند<sup>۶</sup>، هر مسابقه‌ای هم، حرف و حدیث-های زیادی را به دنبال داشت.**

**بعد از یارکشی، گری خوانی<sup>۷</sup> بچه‌ها تا روز مسابقه ادامه می‌یافت. بعد از مسابقه هم بحث بردو باخت‌ها چند روز طول می‌کشید. حسابی ذهن بچه‌ها درگیر می‌شد<sup>۸</sup> و اجرای همین مسابقه‌ها و بازی‌ها و دویدن‌ها، بچه‌ها را به لحاظ روحی و جسمی تقویت می‌کرد.**

**آرایه و دستور:** استعاره مکنیه و تشخیص: دویدن شور و هیجان در وجود بچه‌ها / تضاد: گروهی و فردی، برد و باخت، روحی و جسمی / وابسته‌های پیشین: بعضی بچه‌ها، هیچ گونه، هیچ وقت، چند روز و ...

۱) **آیه یأس خواندن:** سخنان ناامیدانه گفتن، ناامید کردن دیگران (کنایه) / ۲) **نور امید را در دل بچه‌ها کمرنگ می‌کرد:** روحیه اسرا را ضعیف می‌کرد، آنها را ناامید می‌کرد، کنایه / ۳) **بریدن از همه:** ناامیدانه زندگی کردن، ارتباط نداشتن با دیگران (کنایه) / ۴) **کورسو\*:** نور اندک، روشنایی کم (کورسویی از امید در دلشان پیدا نبود: کاملاً ناامید بودند، کنایه) / ۵) **فقط منتظر طلوع و غروب خورشید بودند تا روز را به شب برسانند:** کاملاً بی‌انگیزه و بی‌هدف بودند، دچار روزمرگی شده بودند، کنایه / ۶) **حرف:** مجاز از سخن / ۷) **طرد شدن:** دور شدن، رانده شدن، اخراج / ۸) **منزوی:** گوشه‌نشین، گوشه‌گیر / ۹) **افراط\*:** از حد درگذشتن، زیاده‌روی، مقابل تفریط / ۱۰) **تفریط\*:** کوتاهی کردن در کاری / ۱۱) **بالا می‌گرفت:** زیاد می‌شد، کنایه / ۱۲) **ترجیح:** برتری، رجحان / ۱۳) **تنبلی و مردن عقربه‌ها:** کند گذشتن زمان، متوقف شدن زمان، کنایه /

**در این میان بودند بچه‌هایی که در برنامه‌ها مشارکت نداشتند. این تعداد اندک، وقتی آیه یأس می‌خواندند، در روحیه دیگران بی‌تأثیر نبود؛ هرچند این تأثیر زیاد نبود، اما به هر حال، نور امید را در دل بچه‌ها کمرنگ می‌کرد.<sup>۲</sup> ما نمی‌خواستیم این طور باشد.**

آنها روحیه ضعیفی داشتند؛ انگار از همه بریده بودند<sup>۳</sup> و حتی کورسویی<sup>۴</sup> از امید در دلشان پیدا نبود. فقط منتظر طلوع و غروب خورشید بودند تا روز را به شب برسانند<sup>۵</sup>. با همه اینها تلاشی می‌کردم از برنامه‌ها فاصله نگیرند. همیشه از آنها می‌خواستم در برنامه‌ها مشارکت کنند. **حرفشان<sup>۶</sup>** این بود که استعداد و هنر این کارها را ندارند، ولی بهشان روحیه می‌دادم و می‌گفتم: «همه ما مثل همیم. این حرفا نیس. اگه دوس ندارین تو اجرای برنامه‌ها شرکت کنین، بیان بین بچه‌ها و با اونا برنامه رو تماشا کنین و نظر بدین؛ این واسه ما خیلی مهم و باارزشه»

دوست نداشتم از بچه‌ها فاصله بگیرند یا احساس **طرد شدن<sup>۷</sup>** کنند. شاید هم در بعضی موارد حق داشتند **منزوی<sup>۸</sup>** شوند؛ چون به هر حال همیشه **افراط<sup>۹</sup>** و **تفریط‌های<sup>۱۰</sup>** بعضی‌ها، مشکلاتی ایجاد می‌کرد یا اختلاف سلیقه‌ها به **حدی بالا می‌گرفت<sup>۱۱</sup>** که بعضی‌ها **ترجیح<sup>۱۲</sup>** می‌دادند در برنامه‌های عمومی مشارکت نداشته باشند، اما سختی اسارت فراتر از این بود که کسی بتواند گوشه دیوار بنشیند، در هیچ برنامه‌ای شرکت نکند و به راحتی وقت بگذراند. واقعاً سخت بود، **عقربه‌ها تنبل شده بودند؛ شاید هم مرده<sup>۱۳</sup>**. گاه احساس می‌کردیم که یک روز اسارت، به اندازه هفته‌ها و ماه‌های روزهایی که آزاد بودیم، طول می‌کشید.

**آیه:** تشبیه: امید به نور - یأس به آیه / تشخیص: تنبلی و مردن عقربه‌ها / تضاد: افراط و تفریط /

۱) **طاقت‌فرسا\*:** سخت و تحمل‌ناپذیر، توان‌فرسا [کنایه] / ۲) **غربت:** دوری، تنهایی، بی‌کسی / ۳) **دلگرمی:** امیدواری (کنایه) / ۴) **پوسیدن روح:** افسرده و ناامید شدن (کنایه) / ۵) **کم آوردن:** خسته شدن، بی‌انگیزی و ناامیدی (کنایه) / ۶) **زیرپای گذاشتند:** اهمیت نمی‌دادند، بی‌توجهی می‌کردند (کنایه) **در شرایط سخت و طاقت‌فرسای<sup>۱</sup> اسارت باید کاری می‌کردیم که زمان بگذرد و سختی‌ها قابل تحمل‌تر شود. در آن روزهای غربت<sup>۲</sup>، نیازمند دلگرمی<sup>۳</sup> و امید بودیم تا روحمان در زندان بعثی‌ها نیوسد<sup>۴</sup>. اگر مقاومت روح می‌شکست، زندگی خیلی سخت‌تر می‌شد؛ چرا که دشمن هر لحظه در کمین کسانی بود که به قول خودمان کم آورده بودند<sup>۵</sup>؛ کسانی که به بهای اندک، خیلی چیزها را زیر پا می‌گذاشتند<sup>۶</sup>. ما تلاش می‌کردیم چنین بلایی سرمان نیاید...**

**مفهوم:** سختی اسارت / امید موجب بقا است.

**آیه و دستور:** استعاره مکنیه: پوسیدن روح (روح [مثل فلز] می‌پوسد) / تضاد: اندک و خیلی / ترکیبات وصفی: شرایط سخت، شرایط طاقت‌فرسا، آن روزها، بهای اندک، خیلی چیزها، چنین بلایی / ترکیبات اضافی: شرایط اسارت، نیازمند دلگرمی، نیازمند امید، روحمان، زندان بعثی‌ها، مقاومت روح، کمین کسان، قول خودمان، سرمان



## درک و دریافت

### ۱. متن «آغازگری تنها» و «تا غزل بعد» را از نظر زاویه دید و شخصیت‌های اصلی مقایسه کنید.

**پاسخ:** در متن «آغازگری تنها» زاویه دید سوم شخص (دانای کل) است و شخصیت اصلی آن عباس میرزا شاهزاده‌ای است که به خاطر پیشرفت و آزادی وطن می‌جنگد؛ ولی در متن «تا غزل بعد» زاویه دید اول شخص است و راوی، شخصیت داستان است که با وجود سختی‌های اسارت برای تعلیم و تربیت و روحیه دادن به دیگر اسیران تلاش می‌کند.

### ۲. در این متن، از چه راهکارهایی در رویارویی با دشواری‌های اسارت بهره گرفته شده است؟

**پاسخ:** آموزش درس و قرآن و نهج‌البلاغه، اجرای مسابقات ورزشی، اجرای سرود و تئاتر و خیمه شب بازی، اهدای جوایز و ...

## گروه‌های مهم املائی

محدودیت‌های اردوگاه - برگزاری کلاس - نفع و بهره - دریغ کردن - آقای شایق - وقفه دو هفته‌ای - زمان مقرر - مراسم مفصل - صلیب سرخ - تأمین نیازها - منسوب به بعث - اعیاد مذهبی - طبع شعر - موزون و هماهنگ - جذابیت متن - دکلمه‌های حماسی - غیرت و حمیت و تعصب - رجز و گری خوانی - آیه یأس - احساس طرد شدن - منزوی و گوشه‌گیر - افراط و تفریط - ترجیح و برتری - روزهای غربت - شرایط سخت و طاقت‌فرسای اسارت